

# جایگاه شعر در منطق\*

عباس احمدی سعدی

مقدمه

قرن‌هاست که شعر از جنبه‌های مختلف مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و ناقدان و سخن‌شناسان آثار فراوان و غالباً ارزشمندی در این باره از خود بر جای نهاده‌اند. گاهی شعر از لحاظ وزن و قافیه مورد نظر است که این البته حرفه‌عروضیان است و گاهی شعر از لحاظ کیفیت تأثیر آن در نفوس افراد مورد نقد و سنجش قرار می‌گیرد که در این صورت هم از جهت روانشناسی شعر و هم از لحاظ اینکه صورتی از هنر گفتاری است، اهمیت می‌یابد.<sup>۱</sup> یکی از جنبه‌های قابل تأمل شعر که کمتر مورد مذاقه قرار گرفته است، جنبه منطقی آن است. یعنی این که واقعاً ماهیت شعر چیست؟ و اصلاً آیا ماهیت شعر قابل شناسایی دقیق و روشن هست یا خیر؟

\* - فراهم آمدن این مقاله در گرو ارشادات جناب دکتر احد فرامرز قراملکی می‌باشد، اگر نقصانی در آن باشد البته بر عهده نگارنده است.

۱ - برای مطالعه نمونه‌های جالبی از تأثیرات عمیق و سرنوشت ساز شعر در نفوس افراد، ر.ک: دکتر عبدالحسین زرین کوب، «آشنایی با نقد ادبی»، نشر سخن، تهران ۱۳۷۲، صص ۹۲-۹۱.

در میان منطقی دانان و فلاسفه قدیم، کسی که به طور مدون و مشروح به شعر شناسی منطقی پرداخته، ارسطو است. اگر چه کسانی قبل از او همچون بقراط، اریستوفانس و افلاطون درباره شعر، سخن گفته‌اند، اما «فن شعر» ارسطو تنها رساله مستقل و منطبق بر منهج نقد در این باره می‌باشد.<sup>۱</sup>

افلاطون در رساله فدروس آن جا که از زیبایی سخن می‌گوید، به شعر نیز پرداخته است، وی همچنین در رساله جمهوری از لحاظ اخلاقی و تربیتی و اینکه وظیفه شعر و شاعری در ارتباط با عدالتی که باید در مدینه فاضله تحقق یابد، چیست، به شعر شناسی پرداخته است. خلاصه نظر افلاطون درباره شعر این است که شعر علم نیست زیرا نه می‌توان آن را به تعلم کسب کرد و نه می‌توان با تعلیم به دیگران آموخت، بلکه امری است الهامی و یکی از اسرار خدایان است.

افلاطون بیشتر از نظر اخلاقی به شعر و ادب می‌نگرد<sup>۲</sup> و در مجموع نسبت به آن خوشبین نیست، زیرا آن را تقلید مکرری از طبیعت می‌داند که خود صورت تنزل یافته و پست عالم حقایق [مثل] است.

به هر حال سخن از ماهیت شعر به گونه‌ای روشن و خالی از نقص و ابهام، اگر ممتنع نباشد، قطعاً از مشکلترین امور است. در این نوشتار سعی ما آن است که گزیده‌ای از آرای منطقی دانان و شعر شناسان را گردآوری کنیم و بحث خود را در شعر شناسی با توجه به بحث اعتباریات دنبال کنیم، و در عین حال از این نکته غفلت نورزیم که گونه خاصی از شعر، به عنوان متعالی‌ترین ادراکات و الهامات بشری نه تنها حظی از واقعیات برده است، بلکه بیان لطیفی از حقایق عالی عالم می‌باشد.

### ارسطو و فن شعر

بر اثر تحقیقات انجام شده روی آثار ارسطو و تاریخ جمع‌آوری و تدریس آنها، امرزوه ما می‌دانیم که دو کتاب «فن خطابه» و «فن شعر»، جزو منطق ارسطو نبوده است. این مطلب بیش از آنکه به لحاظ کتابشناسی و جمع‌آوری نسخ خطی مهم باشد، از لحاظ طرز تلقی ارسطو از دانش منطق و کاربرد آن مهم است، مقصود این است که ارسطو در اینکه این دو مبحث را جزو مباحث منطقی خود وارد نکرده است، در واقع به طرز فکر و شناخت او از شعر و خطابه در مقایسه با دیگر مباحثی که در منطق آورده است، مربوط می‌شود.

احتمالاً ارسطو به دو دلیل فنون شعر و خطابه را جزو منطق محسوب نمی‌کند، اگر چه دلیل دوم

۱- زرین‌کوب، عبدالحسین، «یادداشت‌ها و اندیشه‌ها»، نشر جاودان، تهران ۱۳۶۲، ص ۶۴.

۲- زرین‌کوب، عبدالحسین، «آشنایی با نقد ادبی»، ص ۲۰۵.

به نحوی قابل تأویل به دلیل اول است:

الف - انتظاری که از منطق می‌رود، این است که حقیقت را با توجه به کیفیت و صورت استدلال کشف کند و این معنا تا حد زیادی منوط به مواد به کار رفته در مقدمات استدلال است، به گونه‌ای که اگر یقینی نباشند، آنگاه منطق از وظیفه خود طفره رفته و نقش خود را ایفا نکرده است، حال آن که شعر و خطابه از لحاظ ماهیت خاص خودشان، نمی‌توانند یقین آور باشند، لذا نمی‌توانند در منطق، نقش اساسی - به عنوان آلت و ابزار حقیقت شناسی - داشته باشند.

ب - به نظر ارسطو راه کشف حقیقت دو گونه است اول - به قول ارسطو، استقراء، این شیوه با بینش طبیعت نگری ارسطو موافقت بیشتر دارد، در عمل هر چند آن را در مراحل نخست، علم مفید می‌داند، اما در مراحل بالاتر آن را مفید نمی‌داند.

راه دوم که ارسطو به اتقان و صحت آن اعتقاد جازم دارد، قیاس عقلی است که در آنالوطیقای اول آن را استدلالی می‌داند که وقتی بعضی امور در آن فرض می‌گردد، امور دیگری از روی ضرورت بدون آنکه به هیچ شرط خارجی نیاز باشد، لازم می‌آید.<sup>۱</sup>

در حالی که مقدمات یا امور شعری و خطابی به دلیل ماهیت خاصشان، نمی‌توانند منجر به اموری ضروری بشوند. اما از لحاظ تاریخی و کتاب شناسی نیز این مسأله قابل توجه است. آثار ارسطو اغلب به صورت تک نگاره‌های پراکنده و یادداشت‌های جلسات درس بوده است که پس از وی بتدریج تدوین و جمع‌آوری شده است. جمع‌آوری آثار منطقی ارسطو در یک مجموعه واحد در اواخر دوره قرون باستان یعنی دوره بیزانسی (در حدود ۳۹۵-۳۳۰ م) صورت گرفته است و ارغنون (Organon) نامیده شده است. تهیه کنندگان این مجموعه، شش رساله از ارسطو را در آن گنجانده‌اند: مقولات، عبارات (قضایا)، تحلیل اول (قیاس)، تحلیل دوم (برهان)، جدل و مغالطه.<sup>۲</sup> روشن است که مجموعه ارگانون فاقد دو رساله خطابه و شعر بوده است، زیرا برخی از شراح مهم ارسطو در یونان باستان مانند اسکندر افرویدیسی آنها را رساله منطقی نمی‌پنداشتند. نوافلاطونیان حوزه اسکندرانی در اوایل قرن پنجم میلادی مانند: آمونیاک ساکاس و امپلیکلیدوس بر خلاف رأی اسکندر افرویدیسی خطابه و شعر را هم در خانواده کتب منطقی آوردند و به این ترتیب ارگانون به صورت مجموعه هشت بخشی درآمد،<sup>۳</sup> که این نیز پس از افزایش ایساغوجی توسط فرر فوربوس صوری (قرن سوم میلادی) به عنوان مدخل به نه بخش افزایش یافت.

۱ - ارسطو، فن شعر، ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب، نشر امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۸-۲۷.

۲ - مقدمه الاشارات و التنبیها، محمود شهبابی، ص ۹.

۳ - ر.ک: مقاله «اشارات سرآغاز منطق دو بخشی»، دکتر قراملکی، مجله نشر دانش، ش ۲۶.

## شعر از دیدگاه ارسطو

وقتی ارسطو درباره شعر سخن می‌گوید، سخنش نه فقط بدان سبب که از منطق معلم اول نشأت می‌گیرد اهمیت دارد، بلکه مخصوصاً بدان سبب که بنای آن بر تحلیل آثار آفرینندگان بزرگ ادب یونان باستان مبتنی است، جالب توجه است. اگر چه از دوران حماسه‌های هومر و هزیور سالهای بسیار گذشته است، اما از عهد نمایشنامه‌های بزرگ تراژدی و کمدی هنوز کم و بیش خطراتی بسیار باقی مانده است. درست است که در عهد ارسطو، یونان دوران طلایی آفرینشگری را پشت سر گذاشته بود، اما آنچه از میراث آن برای عصر وی باقیمانده بود به اندازه کافی شاهکار ادبی در برداشت تآوری به عنوان منتقد و سخن شناس به شعر و ویژگیهای آن پیردازد.<sup>۱</sup>

در این قسمت ما نمی‌خواهیم وارد مباحثی بشویم که ارسطو از لحاظ انواع شعر به آنها پرداخته است، بلکه تنها جهت مورد نظر همان جنبه منطقی مسأله است که به شناخت ماهیت شعر و جایگاه آن در منطق مربوط می‌شود.

اما ارسطو چیستی شعر و ماهیت آن می‌گوید:

«آن گونه که هنر به وسیله لفظ از امور تقلید می‌کند، خواه آن لفظ به صورت نثر باشد خواه شعر، و آن شعر هم خواه مرکب باشد خواه واحد. [چنین چیزی] تا به امروز نام خاص ندارد و هیچ لفظ مشترکی نیست که بتوان آن را به طور یکسان هم بر اداهای مقلدانه سوفرون (Sophron) اطلاق کرد و هم بر مکالمات سقراط».<sup>۲</sup>

نکاتی که از تعریف ارسطو به دست می‌آید، قابل تأمل است:

اولاً: شعر با لفظ سر و کار دارد و یا به قول منطقیان، ماده شعر لفظ است.

ثانیاً: شعر الزاماً معادل نظم نیست، بلکه شامل نثر هم می‌شود.

ثالثاً: معلوم می‌شود گفتارهای شاعرانه در عصر ارسطو از تنوع فراوانی برخوردار بوده است، ولی لفظ خاصی برای همه آنها وجود نداشته است. امروزه ما می‌توانیم به مجموعه‌ای از این امور «ادب» یا «ادبیات» بگوییم، ولی برای ارسطو چنین لفظی وجود نداشته است.

رابعاً: مهم‌تر از همه این که، شعر به نظر ارسطو نوعی «تقلید از امور» است، فلذا یک واقعیت مستقل و حقیقی نیست، بلکه طبعاً باید چیزی مانند طبیعت یا معنای خاصی مانند شجاعت به عنوان مقلد باشد تا شاعر به عنوان مقلد از آن تقلید کند. به عقیده ارسطو «وزن» در ماهیت شعر به عنوان مقوم ذاتی محسوب نمی‌شود، اگر چه مردم آن را شعر بدانند:

۲- همان، صص ۱۱۴-۱۱۳.

۱- ارسطو، فن شعر، ص ۷۳.

«مردم را عادت بر این است که بین نوع اشعار و اوزان آنها حکم به اتحاد می‌کنند... لکن آنها را نه از بابت موضوع و ماهیت کارشان شاعر می‌خوانند، بلکه فقط از بابت وزنی که در سخنان خویش به کار می‌برند، چنان‌که اگر کسی در مقوله طب، مطلبی را به سخن موزون ادا کند، او را شاعر می‌خوانند»<sup>۱</sup>

از سیاق گفتار ارسطو پیداست که سخنان موزون در مقوله طب، واقعاً شعر نیستند، اما مردم از لحاظ وزنی که در سخن آنان است، آن را به شعر می‌خوانند. البته این مطلب در فرهنگها و ملتهای دیگر نیز یافت می‌شود، یعنی مقولات و مسایل یک علم خاص را به رشته نظم در می‌آورند، چنان‌چه الفیه ابن مالک در نحو زبان عرب و یا منظومه حاجی سبزواری در فلسفه و منطق و....

### سبب و منشأ شعر

به نظر ارسطو دو علت طبیعی باعث پیدایش شعر شده است:

«پیدایش شعر دو سبب داشته است که هر دو طبیعی است: یکی تقلید است که در آدمی غریزی است، یعنی غریزه تقلید و محاکات؛ دیگری ذوق آهنگ و ایقاع است. چون غریزه تقلید و محاکات در نهاد ما طبیعی بود و چنان‌که ذوق آهنگ و ایقاع به علاوه ذوق اوزان که چیزی جز اجزاء ایقاعها نیست، کسانی که از آغاز امر در این گونه امور بیشتر استعداد داشتند اندک اندک پیشتر رفتند و به بدیهه‌گویی پرداختند و هم از بدیهه‌گویی آنها بود که شعر پدید آمد»<sup>۲</sup>

البته باید توجه کرد که لذت از تقلید لذتی است که از معرفت و دانایی حاصل می‌شود و ارسطو در کتاب متافیزیک گفته است که میل به دانستن در همه مردم وجود دارد.<sup>۳</sup>

البته به نظر می‌رسد این مطلب کمی جای مناقشه داشته باشد، یعنی آیا واقعاً لذت و انفعالی که از استماع شعر حاصل می‌شود، مانند همان انفعال و لذتی است که از دانایی و دانش اندوزی به وجود می‌آید؟ بعید است اینطور باشد. لذتها و انفعالات حاصل از شعر در مرتبه‌ای پایین‌تر از لذت حاصل از علوم حقیقی است، به علاوه غالباً لذت حاصل از شعر ناشی از انفعال صرف عواطف و تخیل و احساسات است. اما در لذت حاصل از دانایی صرف انفعال نیست، بلکه خود انسان نیز فعالیت دارد، یعنی ذهن او در کاوش و فعالیت است.

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۱۸.

۳- زرین‌کوب، عبدالحسین، توضیحات بر فن شعر ارسطو، ص ۱۸۷.

## هدف شعر

شارحین آثار ارسطو به ویژه شارحین مسلمان همچون فارابی و ابن سینا تصریح کرده‌اند که یکی از اغراض شعر و شاعری، اغراض مدنی است؛ یعنی غرض شاعر یونانی غالباً غرض و هدف اجتماعی بوده است. ارسطو درباره هدف تراژدی به عنوان بهترین نوع شعر می‌گوید:

«تقلید در تراژدی کافی نیست که فقط از کردار تام باشد، بلکه باید آنچه مورد تقلید واقع می‌شود نیز موجب برانگیختن ترس و شفقت بشود».<sup>۱</sup>

وی نیز می‌گوید:

«خاصیت آن (تراژدی) این است که شفقت و هراس را برانگیزد تا سبب تزکیه نفس انسان از این عواطف و انفعالات گردد».<sup>۲</sup>

در این مورد شایسته است به توضیحات دکتر زرین کوب توجه کنیم:

«تطهیر و تزکیه برای لفظ (Katharsis) کتارسیس، آمده است که در باب حقیقت و ماهیت آن بین محققان مناقشات بسیاری است... احتمال دارد ارسطو لفظ کتارسیس را در معنی بقراطی کلمه به کار برده باشد و بدین معنی است که نفس از آنچه در آن مایه فساد و زیان است پاک می‌شود. مفهوم تداوی زهر با زهر، و مفهوم تزکیه از طریق تعدیل هم ظاهراً با همین طرز تلقی از کتارسیس منافات ندارد».<sup>۳</sup>

ارسطو در کتاب فن شعر خود، قسمت زیادی را به مباحث انواع لفظ و اسم و نیز اجزاء شعر - خصوصاً تراژدی - اختصاص داده است که الزاماً به ماهیت منطقی شعر که در اینجا مورد نظر ماست، ارتباطی ندارد. در بخش زیادی از گفتار خود به مسأله مجاز و انواع آن اشاره می‌کند و نیز در قسمت دیگری به مقایسه شعر و تاریخ می‌پردازد. همچنین به ویژگیهای شاعران و رمز توفیق یکی بر دیگری توجه می‌کند. اما در این میان سخنان او در مقایسه شعر و تاریخ در اینجا شایسته‌تر به نظر می‌رسد:

«کار شاعر آن نیست که امور را آن چنان که روی داده است بدقت نقل کند، بلکه کار او این است که امور را به روشی که ممکن است اتفاق افتاده باشد، روایت کند.

تفاوت شاعر و مورخ در این است که یکی روایت خود را در قالب شعر درآورده است و آن دیگری در قالب نثر، زیرا ممکن است تاریخ هرودت به رشته نظم درآید،

۱- همان، ص ۱۲۱.

۲- همان، ص ۱۳۰.

۳- ارسطو، فن شعر، ص ۱۹۰.

اما همچنان تاریخ خواهد بود، شعر فلسفی‌تر از تاریخ است و بیشتر از امر کلی حکایت می‌کند، در صورتی که تاریخ از امر جزئی حکایت می‌کند. مقصود از امر کلی در شعر این است که شخص چنین و چنان فلان کار یا فلان کار دیگر را به حکم احتمال و یا برحسب ضرورت در شرایط و احوالی خاص انجام دهد. در تاریخ هدف همین است اما امر جزئی، مثلاً کاری که شخص معینی چون الکییادس کرده است یا ماجرای برای او اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup>

با توجه به این که ارسطو تصریح می‌کند که شعر فلسفی‌تر از تاریخ است و اصلاً شعر یک امر کلی است، باید متوجه بود که کلیت شعر این گونه نیست که بتوان براساس آن قانون خاصی بنا کرد. کلیت در شعر به معنای عدم تعین است و چه بسا همین امر غیر متعین صرفاً بنا بر احتمال توسط شاعر خلق و ایجاد بشود. اما آن دسته از امور کلی که مبنای قوانین علوم قرار می‌گیرند، ویژگیهای خاص خود را دارند از جمله این که امور کلی، حقیقی و واقعی هستند، نه اینکه به طبع و ذوق شاعر یا دیگران ایجاد شوند و نیز روابط آن کلیات، ضروری است و نه احتمالی، در این باره به همین مقدار بسنده می‌کنیم تا معلوم شود که مقصود از «کلی بودن شعر» چیست؟

### تفاوت شعر و خطابه

دو مقوله و یا صنعت شعر و خطابه، در عین اشتراک با هم متفاوت هستند. ارسطو در بیان تفاوت شعر و خطابه می‌گوید:

«آنچه مربوط به اندیشه است در رسالاتی است که به فن خطابه اختصاص دارد. تفاوتی که در بین هست، در این است که در شعر و نمایشنامه، باید امور (اثبات امری، رد کردن امری، برانگیختن احوالات و انفعالات و ایجاد ترس و شفقت و بزرگ جلوه دادن امری خرد و برعکس و...) جلوه کنند، بی آن که به استدلال و تقریر نیاز باشد. اما در خطابه، خطیب باید با حجت امور مذکور را اثبات نماید».<sup>۲</sup>

### شعر از دیدگاه فارابی

دو اثر درباره شعر از فارابی به جای مانده است، یکی «مقاله فی قوانین صناعة الشعراء» و دیگری «کتاب الشعر» که آخرین مبحث در جلد اول از مباحث منطقی فارابی است.

۱- همان، ص ۱۲۸.

۲- همان، ص ۱۴۸.

فارابی می‌گوید:

«در این مقاله تنها به آن اقوال و معانی می‌پردازیم که حکیم (ارسطو) در صناعت شعر اثبات کرده است، بدون این که قصد بیان تمام مطالب را درباره شعر داشته باشیم. زیرا خود حکیم نظراتش را در صنعت مغالطه تکمیل نکرده است... فضلاً عن القول فی صناعة الشعر»<sup>۱</sup>

از این گفتار فارابی چنین فهمیده می‌شود که وی به خود اجازه نمی‌دهد تا در مبحث شعر چیزی بیشتر از آنچه ارسطو گفته است، اضافه کند. به علاوه، گویی صناعت شعر نزد او از اهمیت کمتری - در مقایسه با مغالطه - برخوردار است. این مطلب به خودی خود درست است، زیرا آنچه که یک فیلسوف به دلیل فیلسوف بودن بیشتر بدان سر و کار دارد، مغالطه است نه شعر. لذا تحقیق و شناخت مغالطه از اهمیت بیشتری برخوردار است. فارابی برای خود شایسته نمی‌داند که بیشتر از ارسطو درباره شعر بنویسد:

«و لورنا اتمام الصناعة التي لم يرم الحكيم اتمامها مع فضلها وبراعتها، لكان مما لا يليق بنا»<sup>۲</sup>

فارابی در مقاله کوتاه خود بنا بر همان مسلک ارسطو، به بیان مفردات شعر و اقسام لفظ و کلمه پرداخته است.

کتاب الشعر فارابی پس از مقوله مذکور قرار گرفته است که بسیار موجز و مختصر نوشته شده است. در اینجا نیز به مباحث لفظی و صنایع ادبی پرداخته است و بیان داشته که قافیه، خاص و ابتکار عرب است.

فارابی درباره خلط خطابه با شعر می‌نویسد:

«بسیاری از خطبا که بهره‌ای از گفتارهای شاعرانه برده‌اند، به اشتباه در خطابه خود، بیش از آنچه که شأن خطابه باشد از محاکات و اقوال شعری استفاده می‌کنند و مردم هم آن را خطبه‌ای بلیغ می‌پندارند اما در حقیقت، آن گفتاری شعری است که به وسیله آن از طریق خطابه عدول کرده است».

بسیاری از شعرا، اقوال مقلدانه (اقناع کننده) را که ماده خطابه است، موزون ساخته و در شعر به کار می‌برند. این نیز عدول از نهج خطابه است:

۱- فارابی، المنطقیات، ج ۱، مقاله فی قوانین صناعة الشعر، ص ۴۹۲، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، تم ۱۴۰۸ ه. ق.  
۲- همان.



«... و انما هو قولٌ خطبيٌ عدلٌ به عن منهاج الخطابة»<sup>۱</sup>

پس به نظر فارابی سخنی که قول اقناعی باشد، خطابه است، اگر چه در شعر به کار رود و یا به صورت شعر درآید. آنچه که مطلوب شعر و شاعر است تخیل یک شیء است:

«و یلتمس بالقول المؤلف مما يحاکی الشيء تخیل ذلك الشيء... و تخیل هاهنا مثل العلم فی البرهان و الظن فی الجدل و الاقتناع فی الخطابة»<sup>۲</sup>

وی غرض از تخیل را تهییج شنونده شعر می داند:

«بنابراین مقصود از گفتار خیال انگیز آن است که شنونده به سوی یک فعل برانگیخته شود و امری که مورد تخیل قرار گرفته است، اعم از اینکه از افعال زشت باشد یا نیکو، خواه صادق باشد خواه نباشد، در حقیقت طبق آن چیزی است که خیال بر آن تعلق گرفته است»<sup>۳</sup>.

یعنی فعل مقصود، مطابق امر مخیل است.

پس تهییج و تحریک به سوی یک کردار و فعل، غرض شعر است، خواه این شعر و تخیل و تحریک حاصل از آن، صادق باشد (مطابق واقعیت باشد) خواه صادق نباشد. به عبارت دیگر خواه این مطلب و امر در حقیقت و واقعیت مانند آنچه تخیل شده است باشد خواه نباشد. فارابی بیش از این به جنبه منطقی شعر نپرداخته است. گویی صرفاً شارح اقوال ارسطو بوده است و از سربیی چون گفتار ارسطو در باب تراژدی و کمدی و حماسه، همگونی ملموس با فرهنگ حاکم بر جامعه معاصر فارابی نداشته است، در این باره سخن تازه ای برای گفتن نداشته و به همین علت، از مقصود نهایی ارسطو نیز بی اطلاع مانده است. در مورد علل و عوامل، عدم رشد و نوآوری در مبحث شعر در میان فلاسفه و منطقیین مسلمان در قسمت مربوط به ابن سینا به تفصیل سخن خواهیم گفت.

### شعر از دیدگاه شیخ الرئیس، ابن سینا

ابن سینا در دو اثر مهم خود یعنی شفا و اشارات درباره شعر سخن گفته است و این بدان معنا نیست که در دیگر آثار منطقی خود، از آن چیزی نگفته باشد.<sup>۴</sup> بلکه لب کلام و تمام آراپوی را در این

۱- همان، کتاب الشعر، ص ۵۰۱.

۲- همان، ص ۵۰۲.

۳- همان، ص ۵۰۳.

۴- ابن سینا در کتاب منطق المشرقیین نیز بحث شعر را مطرح کرده است برای اطلاع بیشتر ر.ک: ابن سینا، المنطق الشفاء، ج ۴، مقدمه دکتر بدوی، ص ۳.

موضوع (شعر) به تمامه، در این دو اثر می‌توان دید. مأخذ شیخ در این فن، ترجمه ابویشر متی ابن یونس قنایی از فن شعر ارسطو بوده است که تحت عنوان «فی الشعر» آن را به عربی ترجمه کرده بود، ترجمه دیگری نیز از فن شعر ارسطو توسط اسحاق بن حنین انجام گرفته اما در دسترس ابن سینا نبوده است.

درباره موضوع ابن سینا در خصوص شعر و تلخیص او از فن شعر ارسطو سخنان زیادی از سوی منتقدین ابراز شده است که بعضاً در خصوص علل عدم رشد شعر و نقد ادبی در میان مسلمین قابل توجه است و ما پس از گزارشی از خود «کتاب الشعر» شیخ به ذکر آنها می‌پردازیم. این نکته در اینجا قابل یادآوری است که شیخ در فهم متون ارسطو به طور کلی و نیز در بحث فن شعر او به شدت متأثر از شرحها و گفتار فارابی است، به ویژه در تقسیمات انواع شعر و کلام و... و تعریف آنها.

و هو (ابن سینا) هنا انما ينقل عن الفارابی نقلاً مع شيء من الایجاز... بل کلام الفارابی هنا اوسع و ادق و اوضح و لم نستطع عن ان نفهم کلام ابن سینا الا بعد اطلاعنا علی کلام الفارابی.<sup>۱</sup>

فن نهم (الفن التاسع) از کتاب المنطق شفا به شعر اختصاص یافته است، این قسمت دارای هشت فصل است.

آنچه که مسلم است این است که قسمت معظم و بلکه همه کتاب الشعر شیخ، شرحی است بر فن شعر ارسطو و کمتر سخن یا نظری را می‌توان یافت که یا عیناً از ارسطو نباشد و یا متأثر از او.

### تعریف شعر

شیخ در ابتدای کلام خود می‌نویسد:

«نقول نحن اولاً ان الشعر هو کلام مخيل مؤلف من اقوال موزونة متساوية و عند العرب مقفاة... و لانظر للمنطقى فى شيء من ذلك الا فى كونه كلاماً مخيلاً»<sup>۲</sup>

شیخ درباره اوصاف موزونه و متساویه و قافیه توضیحاتی می‌دهد ولی چنان که خود تصریح می‌کند هیچ یک از این امور، مقصود منطقدان نیست، مگر جنبه تخیلی شعر در بیان معنای مخیل. شیخ می‌گوید:

۱- ابن سینا، الشفاء، المنطق، ج ۴، الفن التاسع، ص ۱۴، زیر نظر دکتر ابراهیم مدکور، مصحح دکتر بدوی، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم ۱۴۰۴ ه. ق.  
۲- همان، ص ۲۳.

«منطقی تنها از این حیث در شعر نظر می‌کند که امری است مخیل یعنی کلامی که نفس به آن اذعان می‌کند و بر اثر آن انبساط یا انقباض خاطر - بدون دیدن و تفکر و اختیار - حاصل می‌شود و بالجمله به علت آن اذعان، یک انفعال و تأثر روانی غیر فکری برای نفس به وجود می‌آید»<sup>۱</sup>.

بنابراین انفعال و قبض و بسطی که از شعر برای نفس انسان حاصل می‌شود، امری غیر اختیاری است به خلاف برخی انفعالیات که فکر و اختیار انسان در آن دخالت دارد. چنانکه انبساط نفس که حاصل از یک نقاشی یا منظره طبیعی است محتاج رؤیت است، اما شعر چنین نیست، بلکه قادر است به محض شنیده شدن، تأثیر خود را در شنونده به جای بگذارد. شیخ در ادامه معرفی ماهیت تخیلی شعر می‌گوید:

«...فانه قد یصدق بقول من الاقوال و لا ینفعل عنه، فان قیل مرة اخرى و علی هیئة اخرى فکثیراً ما یؤثر الانفعال و لا یحدث تصدیقاً و ربما کان المتیقن کذبه مخیلاً»<sup>۲</sup>.

به نظر شیخ تخیل غیر از تصدیق است و انفعال نفسانی حاصل از شعر اعم از این است که به همراه تصدیق باشد یا نباشد.

چه بسا کلامی تصدیقی باشد، اما باعث انفعال شنونده نگردد و اگر همان کلام در قالب و هیئت خاصی بیان شود، باعث انفعال و تخیل شود، اما موجب تصدیق نگردد و چه بسا یک امری یا کلامی که به کذب آن یقین داریم، باعث تخیل و در نتیجه انفعال ما بشود.

### فرق تصدیق و تخیل

شیخ در این باره فرماید:

«و التخیل اذعانٌ و التصدیق اذعانٌ، لکن التخیل اذعانٌ للتعجب و الالتداد بنفس القول و التصدیق اذعانٌ لقبول ان التی علی ما قیل فیه»<sup>۳</sup>.

بنابراین در اذعان تخیلی، لازم نیست که هر چیزی که می‌گویند همانطور باشد که در واقع است، بلکه برعکس، چه بسا که هر چقدر دورتر از واقعیات باشد، خیال انگیزتر باشد، چنانکه برخی اهل ادب و شعر شناس گفته‌اند:

در شعر مپیچ و در خم آن      کز احسن اوست اکذب آن

۱- همان، ص ۲۴.

۲- همان.

۳- همان.

لذا بنا بر قول شیخ، اذعان تخیلی زمانی شدیدتر و قوی‌تر است که بیشترین تعجب را در شنونده شعر برانگیزد.

## غرض مشترک شعر و خطابه و تفاوت آن دو

شیخ در این خصوص می‌فرماید:

«و الشعر قد يقال للتعجب وحده و قد يقال للاغراض المدينة... و تشرک الخطاب و الشعر فی ذلك [اغراض المدينة]، لكن الخطاب تستعمل التصدیق و الشعر يستعمل التخیل».<sup>۱</sup>

شیخ تصریح می‌کند که اغراض مدنی برای اشعار یونانی قابل قبول است و آنها را سه گروه می‌شمارد: مشوریه، مشاجریه و منافریه، که به نظر می‌رسد هماهنگ با سه گونه شعر یونانی باشد، به ترتیب: تراژدی، حماسه و کمدی. اما آنچه مقصود ماست تفاوت شعر و خطابه است که به نظر شیخ این دو علی‌رغم اشتراک در اغراض مدنی، یکی موجب تصدیق است و به جهت تصدیق گرفتن از افراد به کار می‌رود ولی شعر به دلیل تخیل و خیال‌انگیزی استعمال می‌شود. شیخ در مواردی که به جنبه منطقی شعر مربوط می‌شود، بیش از این چیزی نگفته است و به شرح ترجمه گونه‌ای از فن شعر ارسطو پرداخته است:

«یونانیها اغراض معینی در شعر گفتن داشتند و هر وزنی را برای غرضی خاص به کار می‌بردند و برای هر وزن، اسم جداگانه‌ای داشتند. از جمله اینها، گونه‌ای شعر است که طراغوزیا (تراژدی) نامیده می‌شود که دارای وزن ظریف و دلنشینی است و به ذکر نیکبها و نیکان و صفات و مناقب انسانی می‌پردازد».<sup>۲</sup>

شیخ به بیان اقسام صناعات شعری (قالبه‌ای شعری نه صناعات ادبی) در فرهنگ یونان پرداخته است. اما آنچه جالب نظر و قابل تأمل است، این است که ابن سینا برخلاف ترجمه متی ابن یونس، اصطلاحات خاص فنی را به همان لغت یونانی - البته معرب آنها را - آورده است. متی ابن یونس تراژدی را به «مدیحه» و کمدی را به «هجا» ترجمه کرده است، اما ابن سینا دریافته است که این دو نمی‌توانند معادل یونانی تراژدی و کمدی باشند، لذا دو لفظ «طرغوزیا» و «قوموزیا» را به جای تراژدی و کمدی آورده است.

شیخ از انتهای فصل اول تا آخر فصل هشتم از فن نهم به مباحث شعر که حالت نقد و بررسی

ادبی دارد، همسنگ و هماهنگ با فن شعر ارسطو، پرداخته است. در پایان فصل هشتم نیز عباراتی آورده است که باعث انتقادات شدیدی به خود شده است<sup>۱</sup>:

«این خلاصه‌ای است از کتاب «الشعر» معلم اول، تا اندازه‌ای که در اینجا (ایران) قابل دسترسی بوده است...بعید نیست که خود ما تلاش کنیم و کلامی بسیار مفید و مفصل در علم شعر به نحو مطلق و نیز بنابر عادت جاری این زمان، ابداع نماییم، اما در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم»<sup>۲</sup>.

شیخ بنا بر مناسبت در دیگر جاهای شفا، نیز از شعر و قیاسات شعری سخن گفته است. از جمله در کتاب «البرهان» که جزء پنجم از منطق شفای اوست، چنین آورده است:

«مبادی قیاسها یا اموری هستند که به نحوی مورد اعتقاد می‌باشند یا مورد اعتقاد نمی‌باشند و آنچه مورد اعتقاد نیست، اگر از طریق تأثیر در نفس که قایم مقام امر مورد اعتقاد است، جاری مجرای امر مورد اعتقاد نباشد، اصلاً در قیاسها مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و آنچه این فعل را دارد مخیلات است، زیرا مخیلات مثل امور مورد اعتقاد، نفس را در قبال برخی امور قبض و گرفتگی و در برابر بعضی امور دیگر انبساط خاطر می‌بخشد...، چنین اموری مبدأ قیاسات شعری است»<sup>۳</sup>.

استاد مصباح در توضیح این فقره بیان می‌کند:

«مراد از کلام و قیاس شعری در منطق هر سخنی است که براساس تخیل استوار باشد و نفس را به همین سبب، گرفتار انقباض و انبساط درونی کند. خواه این کلام منظوم باشد خواه منثور. اما شعر عروضی آن است که حتماً موزون و منظوم باشد، خواه از مخیلات باشد خواه از امور یقینی و برهانی. بنابراین بین شعر منطقی و شعر عروضی نسبت عموم و خصوص من وجه قرار دارد»<sup>۴</sup>.

بنابراین آثاری همچون منظومه حاجی سبزواری شعر عروضی محسوب می‌شود، زیرا موزون است اگر چه متخیل نیست، ولی شعر منطقی نیست، زیرا مبتنی بر تخیل نمی‌باشد. همچنین شعر سپید - که فاقد وزن است - از لحاظ منطقی شعر است و از لحاظ عروضی شعر نیست.

۱- ر.ک: تصویر عام، به قلم دکتر عبدالرحمان بدوی در مقدمه کتاب الشعر از منطق شفا.

۲- همان، ص ۷۵.

۳- ابن سینا، منطق شفا، البرهان (مقاله الاولى)، الفصل الرابع، فی تعدید مبادی القیاسات بقول عام.

۴- شرح برهان شفا، استاد مصباح یزدی، نشر امیر کبیر، تهران ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۸۳.

## نظری بر موضع ابن سینا در فن شعر

همانطور که قبلاً به اشاره گفتیم، در خصوص عملکرد شیخ الرییس در باب شعر و شاعری سخنان قابل توجهی از سوی صاحب نظران اظهار شده است.

شاید بتوان گفت شدیدترین انتقادات را در این باره، دکتر عبدالرحمن بدوی در مقدمه خود بر فن نهم یعنی کتاب الشعر ابن سینا در شفا، بیان کرده است. به هر حال ما ناگزیریم به یک سؤال پاسخ مناسب بدهیم:

ابن سینا در موارد زیادی از مباحث منطقی دارای نوآوریهای اساسی بوده است و حتی باید تدوین منطق دو بخشی را ابتکار و دیدگاه او در منطق دانست، اما چرا در مبحث شعر چنین ابتکاراتی به خرج نداده است؟

این سؤال به ویژه وقتی بیشتر اهمیت خود را آشکار می‌کند که می‌فهمیم شیخ در موارد عدیده‌ای از جمله در آخر فصل هشتم از فن نهم، وعده تدوین و تهیه اثری نفیس را در این موضوع به ما می‌دهد:

«...و لا یبعدان نجتهد نحن فنبتدع فی علم الشعر المطلق و فی علم الشعر بحسب عادة هذالزمان، کلاماً شدید التحصیل و التفصیل»<sup>۱</sup>

چنانکه ملاحظه می‌شود شیخ در صدد ابداع و نوآوری در علم شعر - به نحو مطلق و بحسب عادت زمان - بوده است، اما برآستی چرا هیچگاه به این وعده عمل ننموده است؟ در پاسخ این سؤال می‌توان احتمالات متعددی را در نظر گرفت، اما به هر حال بهتر است که یک احتمال را با قراین و شواهد قویتر، از میان بقیه احتمالات انتخاب کنیم. پاسخهای احتمالی به شرح زیر است:

### پاسخ اول

ابن سینا واقعاً قصد داشته است به وعده خود عمل نماید اما فرصت کافی برای آن به دست نیآورده لذا نتوانسته است اثری مستقل در فن شعر تدوین کند. این پاسخ چندان درست به نظر نمی‌رسد، زیرا از انسان فکور و نابغه‌ای چون شیخ بعید است که بدون توجه به فرصت و زمان خود، نسبت به امری وعده دهد، آن هم نه با زبانی معمولی که قابل اغماض باشد، بلکه با ضرس قاطع بگوید: در این موضوع کلامی شدید التحصیل و التفصیل ابداع می‌کنیم.

۱- ابن سینا، الشفاء، المنطق، ج ۴، الفن التاسع، ص ۷۳

## پاسخ دوم

ابن سینا فرصت ابداع رساله مستقلی در شعر داشته است و حتی در تهیه آن نیز تلاش نموده است، اما موفق به ایجاد و نوآوری در این مبحث نشده است. این پاسخ نیز مقبول به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر شیخ احتمال موفقیت خود را نمی‌داد، هرگز با این اطمینان، به ما وعده ابداع و ایجاد نمی‌داد.<sup>۱</sup>

## پاسخ سوم

به طور کلی علت عدم نگرش جدید و نو به مبحث شعر، اختلافات عمیقی است که بین شعر یونانی و غیر یونانی وجود دارد. آنچه که از فن شعر ارسطو به ذهن ابن سینا می‌رسد همان چیزی نیست که در شرق و نزد ابن سینا برای شعر ثابت و حاصل است، لذا نمی‌توان از شیخ انتظار داشت که به همان سبک فن شعر ارسطو، کتاب یا اثری مستقل در شعر بنگارد. در اثبات و تأیید این پاسخ لازم است که به گفتار شیخ توجه شود. وی در فصل دوم از فن نهم می‌گوید:

«اینک ما همین مقدار از تعلیم اول ارسطو را که فهم آن بر ایمان امکانپذیر است بیان می‌کنیم. زیرا اکثر آنچه که در شعر و آداب و رسوم ذکر شده است، مخصوص ایشان (یونانیان) می‌باشد و در بین خودشان معمول و متعارف است».<sup>۲</sup>

دکتر بدوی در توجیه و بیان این اعتذار می‌نویسد:

«ابن سینا در مقام تلخیص کاملاً متوجه این نکته بوده است که ارسطو در قواعد و آثار خود شعر یونانی را لحاظ و استقراء کرده است. آن هم با ویژگیهایی که خاص شعر یونانی است و قابل انطباق با اشعار دیگر ملتها نیست».<sup>۳</sup>

شیخ بخوبی دریافته بود که شعر یونانی، ویژگیهایی دارد که هرگز با اشعار ملل دیگر همچون عرب یا فارس قابل انطباق نیست. بعلاوه عدم احاطه شیخ به برخی اصطلاحات خاص در فن شعر ارسطو، باعث می‌شود تا وی نتواند آن طور که می‌خواهد آن را بیان کند و شرح دهد و احیاناً با شعر دیگر امتهای (عرب - فارس) تطبیق دهد. در بیان اعتذار شیخ در عدم نوآوری در منطق شعر ارسطو، پاسخ سوم به صواب نزدیکتر است، به این معنا که بگوییم:

۱ - مقدمه دکتر بدوی بر منطق شفاء، الشعر، ص ۴. ۲ - ابن سینا، الشفاء، المنطق، ج ۴، الفن التاسع، ص ۳۱.

۳ - مقدمه دکتر بدوی بر منطق شفاء، الشعر، ص ۱۷.

«نمی‌توان از ابن سینا انتظار داشت که با وجود آثار مترجم متوجه مسایل دقیقی همچون مسأله تطهیر (کناریس) و وحدت موضوع و زمان و مکان باشد، چون همه اینها اموری است که آگاهی به نمایش و نمایشنامه نویسی از مقدمات آن است و این امری است که نه برای ابن سینا محقق شده و نه برای دیگر فلاسفه عرب، بلکه می‌توان تأکید کرد که معانی و مسایل مذکور حتی برای احدی از مترجمین هم روشن نبوده است»<sup>۱</sup>.

بنابراین ماهیت شعر و شاعری در شرق و تفاوت عمیق آن با شعر یونان که نمایشنامه، اساس آن بوده است، باعث می‌شود تا شیخ را از ابداع رساله‌ای مستقل به سبک فن شعر ارسطو معذور بداریم. رساله فن شعر ارسطو مبتنی بر اصول و دست‌مایه‌های نمایشنامه است و یا در تراژدی - که برترین گونه شعر نزد اوست - مسأله اخلاق مطرح است، در حالی که در شعر و شعر شناسی شرق عصر ابن سینا، چیزی به اسم نمایش و نمایشنامه در رابطه با شعر مطرح نیست و در شعر هرگز به دنبال اخلاق نیستند. برعکس برخی دیگر از تعالیم فلسفی و دینی به ایشان آموخته بود که در تصحیح اخلاق، از شعر و خیال پرهیز کنند.<sup>۲</sup> با این همه، در ترجمه یا تلخیص شیخ، نکات قوت مهمی وجود دارد که به اختصار به آن اشاره می‌کنیم؛<sup>۳</sup>

الف - شیخ در صدد خلاصی از ترجمه محض بوده است و لذا بعضاً به اشعار عربی استناد کرده است، اگر چه در تطبیق آنها با قواعد ارسطو همواره موفق نبوده است. بعلاوه شیخ خود، بهره‌ای از هنر شاعری داشته است و این خود کمک بزرگی بوده است، در فهم و تخیل و تفهیم مطالب.

ب - شیخ از دیگر هنرها همچون نقاشی و صورت پردازی مطلع بوده است و به طور کلی از عملکرد و یا بهتر بگوییم کارکرد (Function) هنر بر نفس آدمی آگاهی داشته است، لذا در بخشی محاکات، به مثالهایی از نقاشیها و آثار مانی و شاگردان او متوسل می‌شود.

ج - شیخ مفاهیم اساسی فن شعر ارسطو را حتی بهتر از مترجمین دریافته بوده، لذا برخلاف آنها، اصل اصطلاح را معرب، ذکر می‌کند. متی این یونس تراژدی را به مدیحه و کمدی را به هجا ترجمه کرده است و تصور کرده است که مراد یونانیان در تراژدی تحسین فضایل است و این همان مدح

۱ - همان، ص ۱۸.

۲ - قرآن کریم شاعران را مذمت فرموده و آنان را متبوعان گمراهان دانسته است (شعراء / ۲۲۴) و یا شعر گفتن را شایسته پیامبر اسلام ندانسته است (یس / ۶۹) این آیات و شبیه اینها، احتمالاً بر فکر و ذهن شیخ الرییس بی‌تأثیر نبوده است.

۳ - ترجمه و اقتباسی از مقدمه دکتر بدوی بر فن نهم از منطق شفای ابن سینا.



است، لذا آن را مدیحه نامیده است و با کمندی که تقبیح و هجو اعمال زشت است، اما شیخ با فراست دو واژه «طراغودیا» و «قومودیا» را ذکر می‌کند. موارد دیگری نیز از این نوع به چشم می‌خورد. د - تطفن شیخ نسبت به اختلاف شعر یونانی و شعر عربی،<sup>۱</sup> قابل توجه است وی فرق اساسی آن دو را تحریک شعر یونانی به فعل و اخلاق [تطهیر و تزکیه نفس، کناریس] می‌داند، در حالی که در شعر غیر یونانی اصل، انفعال است، حول موضوعات خاص و نه فعل و اخلاق. در حالی که اکثر ناقدین به این تفاوت توجهی نکردند و در نقد خود تنها به همان تعاریف تکراری بسنده کرده‌اند.

### شعر از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در آثار و شرحهای خود بر کتب منطقی، همان مطالب اسلاف را بیان نموده است. در کتاب اساس الاقتباس می‌نویسد:

«اصل تخیل را که منطقی نظر بر آن است، همیشه معتبر باشد، اگر چه طرق استعمال بگردد [تغییر کند]. و این صناعت [منطق] بالذات باحث از آن است و بالعرض از دیگر احوال شعر.

پس ماده شعر سخن است و صورتش در نزد متأخران وزن و قافیه و در نزد منطقیان، تخیل و چون این معانی مقرر شد، گوئیم: مخیل کلامی بود که اقتضاء انفعالی کند در نفس، بسط یا قبض یا غیر آن بی ارادت و رؤیت خواه آن کلام مقتضی تصدیقی باشد، خواه نباشد، چه اقتضاء تصدیق غیر اقتضاء تخیل بود»<sup>۲</sup>.

بنابراین به نظر خواجه، شعر می‌تواند از گزاره‌های تصدیقی باشد، اما الزماً چنین نیست. همچنین به نظر وی، قافیه در تعریف شعر وارد است، چنانکه آن را کلام مقفی نامیده است. خواجه در قسمت دیگری تحت عنوان قیاسات شعری می‌نویسد:

«و اما آنچه از تألیف اقوال [تألیف ثانی] حادث می‌شود، افادت تخیل کند بر وجهی که خواهند و در موضعی که خواهند و آن را قیاسات شعری خوانند و فایده آن حدوث انفعالات نفسانی بود از بسط و قبض و تعجب و حیرت و خجالت و فتور و نشاط و غیر آن که تابع تخیلات می‌باشد. تا به حسب آن نفس به تعظیم و تصغیر و تهویل و تسهیل امور حکم کند. هر چند خطابت شریک شعر باشد، در این منفعت،

۱ - باعث تعجب است که در همه یا اغلب جاها، دکتر بدوی از «شعر عربی» نام می‌برد در حالی که این اختلافات مختص شعر عربی نیست.

۲ - اساس الاقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح مدرس رضوی، ص ۵۸۷، نشر دانشگاه تهران ۱۳۶۱.

اما خطابت نفع بتصدیق کند و شعر به تخییل»<sup>۱</sup>.

چنانکه پیداست از نظر خواجه، شعر قولی است مؤلف اما با تألیفی ثانوی، گویی تألیف اولی گفتار تشکیل شده از حروف است و تألیف ثانی، گفتاری است تشکیل شده از کلمات. اصطلاح قول مؤلف را در آثار فارابی نیز مشاهده می‌کنیم. خواجه با اینکه در صفحه ۵۸۷، کتاب اساس الاقتباس، شعر را اعم از تصدیق و تخییل می‌داند، اما در اینجا تنها به جنبه تخییلی آن عنایت می‌کند و تصدیق را خاص خطابت می‌شمارد.

به نظر خواجه تمام انفعالات نفسانی یعنی ترس و هول و خجلت و تعجب و شادی و مانند اینها، تابع آن جنبه خیال‌انگیزی و تخییل پروری شعر است. همچنین خواجه در صدد است تا از تعریف گذشتگان و متأخرین، تعریف جامعی ارائه نماید، لذا شعر را به کلام مقفی که دارای عنصر خیال‌انگیزی است، تعریف می‌کند. در حالی که قافیه در نظر ارسطو و یا فارابی، جزو تعریف شعر نیست. به نظر می‌رسد وزن و قافیه، در فرایند منطقی شعر که همان تخییل است دخالت جدی نداشته باشند، اگرچه احتمالاً، کلام خیال‌انگیز، در صورت موزون و مقفی بودن، بیش از پیش خیال‌انگیز بشود.

### شعر در آثار منطقی پس از خواجه نصیرالدین طوسی

قبلاً در آثار خواجه طوسی یافتیم که وی افزون بر مطالب شیخ چیزی درباره شعر نگفته است. شاگرد بزرگ او نجم‌الدین عمر بن علی القزوی معروف به کاتبی (متوفی به سال ۶۷۵ هـ.ق) صاحب شمسیه از منطق دانان پس از وی به شمار می‌رود. قطب‌الدین محمود بن محمد الرازی (متوفی به سال ۷۶۶ هـ.ق) شرحی بر اثر وی نوشته که به «شرح الشمسیه» مشهور است.<sup>۲</sup> کاتبی آن را به نام خواجه شمس‌الدین محمد (؟) نوشته است.

چنانکه ظاهراً پیداست شاگرد و شارح، چیزی افزون بر گفتار استاد خود اضافه نکرده است. کاتبی در آخرین قسمت کتاب، مطلب کوتاهی را تحت عنوان خاتمه آورده است که در آن، مواد اقیسه را نیز بحث کرده است:

«قال و اما الخاتمة ففیها بحثان، الاول فی مواد الاقیسة و البحث الثانی فی اجزاء العلوم»<sup>۳</sup>  
بحث ثانی همان فلسفه علم یا علم شناسی قدما محسوب می‌شود. آنچه که در بحث اول راجع به شعر آمده است از دو یا سه سطر تجاوز نمی‌کند که در شرح مواد غیر یقینی شارح بیان داشته است:

۱- همان، ص ۵۸۹.

۲- قطب‌رازی، شرح الشمسیه، ص ۱۷۸، به خط احمد تفرشی، کتابفروشی علمیه اسلامیة تهران، بی‌تا.

۳- وی نویسنده کتاب کشف الظنون است.

«و دیگر از مبادی غیر یقینی، مخیلات است و آن قضایایی است تخیلی که نفس از آنها دچار انبساط و انقباض می‌شود و موجب تنفر یا ترغیب می‌گردند. چنانکه وقتی گفته شود «شراب یا قوتی سیال» نفس به شرب آن میل می‌کند و هنگامی که گفته می‌شود «عسل، تلخ و مهوع است» نفس گرفته و منقبض می‌شود و از آن متنفر می‌گردد. قیاس حاصل از این مبادی را شعر نامند که غرض از آن انفعال نفس به وسیله ترغیب یا ترساندن می‌باشد. این انفعال وقتی زیادتر است که شعر دارای وزنی لطیف باشد یا با صدایی نیکو خواننده شود، همان طور که شاعران و خوانندگان می‌سرایند و می‌خوانند.»<sup>۱</sup>

به نظر قطب رازی، مخیلات از اقسام مواد غیر یقینی است که باعث ایجاد نفرت یا رغبت در چیزی می‌شود.

از مثالهایی که در باره مخیلات آورده است معلوم می‌شود که وی صدق و کذب را در آن شرط نمی‌داند، بلکه اگر گفته شود «العسل مر مهوعه» کلامی است مخیل و باعث تنفر از عسل می‌شود، اگر چه خلاف واقع باشد. قیاسی که حاصل از این ماده است، شعر است که طبعاً همان حکم را دارد، یعنی صدق و کذب در آن شرط نیست. وی غرض از شعر را انفعال نفس دانسته و وزن و صدای نیکو را در تأثیرگذاری آن مؤثر می‌داند، چنانکه شعرا و خنیاگران برای تأثیر بیشتر، شعر را با وزن لطیف و صدای نیکو می‌سرایند.

در شرح مطالع الانوار ار موی<sup>۲</sup>، مطلبی درباره شعر به چشم نمی‌خورد و کتاب با بحث قیاسات غیر یقینی، به پایان می‌رسد.

### شعر و ادراکات اعتباری

علامه طباطبایی بحث ادراکات اعتباری را در دو اثر مکتوب خود مطرح کرده است. یکی کتاب «رسائل سبعة» که مقاله پنجم آن تحت عنوان «الاعتباریات» به این بحث پرداخته است و دیگری کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم». حضرت علامه در رسائل سبعة می‌فرماید:

«اعتبار عبارتست از اعطای حد یا حکم یک شیء به شیء دیگر، به وسیله تصرف و

۱- همان، ص ۱۸۲.

۲- مطالع الانوار اثر منطقی قاضی ابوبکر سراج‌الدین (م ۶۸۲ هـ ق) که توسط قطب‌الدین رازی (تحتانی) (م ۷۶۶ هـ ق) شرح داده شده است.

## دخالت قوه وهم<sup>۱</sup>.

در قسمت دیگری از همین مقاله می‌نویسند:

«می‌گوییم انتزاع این معانی و امور غیر حقیقی ناگزیر باید به امور حقیقی، تصویری یا تصدیقی، منتهی شود»<sup>۲</sup>.

حضرت علامه در وجه نیاز انسان و حیوان به این گونه ادراکات، معتقد است که انسان بالطبع به خاطر تحقق اراده خود و وصول به کمال حقیقی، به چنین علم و ادراکی نیازمند است لذا بین فعل انسان که کمال اوست و این علم و اذعان اعتباری ارتباطی حقیقی وجود دارد:

«انسان طبعاً محتاج علم غیر حقیقی است تا به نحو تمام و کمال به خواسته‌های خود برسد. چه کمال حقیقی وی در گرو این خواسته‌ها و اراده‌ها است ... و بین این فعل (اعتبار کردن معانی انتزاعی) و آن علم و اذعان غیر حقیقی نوعی ارتباط است، لذا جایز است که این علم بنا به تفاوت اعتبار، متفاوت باشد»<sup>۳</sup>.

مقصود از اختلاف علوم اعتباری همان اختلاف در اقسام آن است یعنی امر، نهی، باید‌ها،

نباید‌ها، حسن و قبح و ...

علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم می‌نویسد:

«انسان یا هر موجود زنده‌دیگر در اثر احساسات درونی خویشتن ... یک [سلسله]

ادراکات و افکاری می‌سازد که با احساسات مزبور رابطه خاص دارد... و با بقا و

زوال و تبدل عوامل احساسی و یا نتایج مطلوب زایل و متبدل می‌شود»<sup>۴</sup>.

اینک باید دید شعر از لحاظ منطقی چه نسبتی با بحث ادراکات اعتباری دارد؟ آیا اصلاً بحث مذکور، شعر را هم فرا می‌گیرد یا خیر؟ آیا علامه تنها در صدد تبیین مبادی اخلاق یا فلسفه اخلاق بوده است؟

آنچه مسلم است، بحث ادراکات اعتباری از دیدگاه افراد دارای تفاسیر مختلف و بعضاً متضاد است.<sup>۵</sup> به هر حال مقصود ما در اینجا قضاوت درباره‌ی محدوده یا مراد علامه از بحث ادراکات اعتباری نیست، بلکه آنچه که قدر متیقن است و به بحث شعر و شاعری مربوط می‌شود این است که

۱- علامه طباطبایی، محمد حسین، رسائل سبعة، مقاله پنجم، فصل دوم، ص ۱۲۹، نشر حکمت، قم ۱۳۶۲.

۲- همان.

۳- همان، ص ۱۲۷.

۴- همان، مقاله ششم، صص ۱۵۸-۱۵۷.

۵- برای اطلاع بیشتر در این موضوع ر.ک: عبدالکریم سروش، تفرج صنع، بحثی تطبیقی درباره‌ی ادراکات اعتباری، ص ۳۴۳، نشر سروش، تهران ۱۳۷۰ همچنین جعفر سبحانی، حسن و قبح عقلی، ص ۱۹۴، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.

بخش عظیمی که از اشعار که انسانها از هر قوم و ملت و به هر زبان سروده‌اند از ادراکات اعتباری ایشان نشأت بوده است. به عبارت دیگر ممکن است در تفسیر کلام علامه اختلاف باشد که آیا مقصود وی نفی حسن و قبح عقلی بوده است یا نه و... اما در یک مورد همه اتفاق نظر دارند که شعر نتیجه یک فرآیند ذهنی خاص در رابطه با وهم و خیال است و ویژگیهای دیگر ادراکات اعتباری در آن وجود دارد.

## ویژگیهای ادراکات اعتباری

برای ادراکات اعتباری خصوصیاتی برشمرده‌اند که این ویژگیها با مقوله شعر نیز هماهنگی کامل دارد، یعنی شعر به عنوان مصداقی از ادراکات اعتباری دارای ویژگیهای خاص است:

۱. ادراکات اعتباری زائیده عوامل احساسی (وهم و خیال) هستند نه عقل.
۲. ادراکات اعتباری تابع قصد و هدف گوینده است، «کسی که تا دیروز، کسی را مدح می‌کرد و او را به ماه آسمان و سرو بوستان تشبیه می‌کرد، امروز با اندک رنجشی از او، او را به شیطان و حیوان تشبیه می‌کند... از این رو ادراکات اعتباری حقیقی نیستند، یعنی با واقع مطابقت ندارند و فرضی و اعتباری هستند که گوینده بر حسب اغراض و مقاصد آنها را بر می‌گزیند و به کار می‌برد و گاهی مطابق میل خود آنها را تغییر می‌دهد»<sup>۱</sup>.
۳. بین ادراکات اعتباری و حقیقی رابطه تولیدی نیست، «به عبارت دیگر نه از ادراکات حقیقی می‌توان ادراکی اعتباری را اثبات کرد نه بالعکس، از روی یک تشبیه هم نمی‌توان حکمی حقیقی را تثبیت نمود»<sup>۲</sup>.
۴. علت پیدایش این ادراکات، احتیاج و نیاز انسان است (به نظر علامه در حیوانات نیز همینطور است) در حالی که ادراکات حقیقی نسبت به احتیاج ما لا بشرط هستند. ما تا احتیاج نداشته باشیم، چنین ادراکاتی را اعتبار نمی‌کنیم.

ویژگیهای چهارگانه مذکور در همه اعتباریات وجود دارد، نظیر مفاهیم مالکیت، ریاست و مرئوسیت یا انشاءات دیگر (امر، نهی، تمنی و عقود شرعی یا غیر شرعی). اما در خصوص شعر به چند پرسش باید پاسخ گفت: اگر اغلب اشعار در جرگه ادراکات اعتباری قرار می‌گیرند، به خاطر این است که براحتی تصور می‌کنیم که تصاویر و اصطلاحات آنها و تزئین کلمات و... زائیده عوامل غیر

۱- سروش، عبدالکریم، دانش و ارزش، ص ۲۵۹، نشر آسمان، بی‌جا، ۱۳۵۸.

۲- همان، ص ۲۶۰.

عقلی است (خیال و وهم)، و نیز تصدیق می‌کنیم که تابع انگیزه و قصد شاعر است و همچنین بین شعر و ادراکات حقیقی رابطه تولیدی نیست و چنانچه در قیاس از مقدمات شعری (تخیلی) استفاده شد، لاجرم نتیجه تابع اخس مقدمات است، و شعری (تخیلی) خواهد بود. اما برآستی چگونه می‌توان تصور و تصدیق کرد که در شعر نیز یک نیاز و احتیاج باعث و منشأ آقاء شعر شده است؟ به عبارت دیگر صدق ویژگی چهارم یعنی اینکه علت پیدایش ادراکات اعتباری نیاز و احتیاج انسان است، در شعر چگونه تحقق می‌پذیرد؟ اگر آدمی یا شعرا، شعر نمی‌گفتند، چه نیازی از ایشان بی‌پاسخ می‌ماند؟ چه نیازی در روح شاعر خلججان می‌کند که با شعر گفتن آن را برطرف می‌سازد؟ اصلاً آیا اگر این خصوصیت (نیازمندی انسان در پیدایش ادراکات اعتباری) درباره شعر صدق نکند، آیا چیزی از اعتباریت شعر می‌کاهد؟ باید گفت می‌توان به این پرسش دو گونه پاسخ گفت: اول - با توجه به تعریف ادراکات اعتباری، شعر قطعاً جزو مصادیق ادراکات اعتباری خواهد بود، خواه نیازمندی انسان در آن دخالتی داشته باشد خواه نداشته باشد. علامه در تعریف ادراکات اعتباری بیان داشت: «آن دسته از ادراکات که در آنها حد شیء ای را به شیء دیگر می‌دهیم». چون در شعر چنین می‌کنیم، پس شعر از جمله ادراکات اعتباری است. چنانکه در شعر:

«ماهی چو تو آسمان ندارد      سروی چو تو بوستان ندارد»

حد ماه را به روی محبوب داده است، در حالی که ممدوح و محبوب او به هیچ وجه کره ماه نیست و به طور کلی در تشبیه چنین می‌کنیم و حتی گفته‌اند تشبیه ابلاغ آن است که نگوییم «فلان چیز مانند فلان چیز است». مثلاً نگوییم: «زید مانند شیر است»، بلکه بگوییم «زید شیر است» یعنی از ادات تشبیه و وجه شبه (شجاعت) صرف‌نظر کنیم.

بنابراین چون در شعر حد چیزی را بر چیزی بار می‌کنیم، پس شعر از ادراکات اعتباری است اگر چه ندانیم چه نیازی در انسان باعث ایجاد چنین شعر و ادراکی شده است. دوم - بگوییم شعر هم به حسب تعریف ادراکات اعتباری و هم با توجه به ویژگی مذکور، در دایره اعتباریات قرار می‌گیرد. به حسب تعریف که واضح است اما اینکه چه نیازی باعث شعر گفتن می‌شود، باید گفت که این پرسش به مباحث فلسفی زیبایی‌شناسی و شناخت کیفیات روانی انسان (شاعر) راجع است.

شاعر به علت وجود حالات خاص روحی از قبیل محبت، عشق یا تنفر و تحسین و... برای اظهار آن حالات و تأثیر در نفوس، شعر را ایجاد و القا می‌کند. نیازهای متعددی را می‌توان برای شاعر تصور کرد. چه بسا شاعری برای اقناع کردن غریزه شهرت طلبی شعر بگوید. این هم خود نیازی است که با گفتن شعر مرتفع می‌شود. بعلاوه بخش اعظم و مهمی از ادبیات شعری در خدمت اهداف خاص اجتماعی و اخلاقی و عرفانی است که این بحث را در تکمله آینده بیان می‌کنیم.

به عنوان نتیجه این قسمت، می توان گفت: شعر بویژه آن شعری که دست مایه های اصلی و اولیه آن تخییل است، از مصادیق بارز و متفق علیه ادراکات اعتباری است، زیرا در اینگونه اشعار شاعر حدود اشیا را عوض کرده و برای ایقاع در نفس و سمع آنها را به یکدیگر حمل می کند به همین دلیل دارای کلیه ویژگیهای ادراکات اعتباری نیز می باشد.

## تکمله

آنچه تاکنون گفته ایم همه در مقام تبیین این معنا بوده است که شعر از لحاظ منطقی و با فرآیند منطقی، قایم به تخیل و خیال انگیزی است. طبعاً اگر کلامی متقوم به تخییل و وهم شد، لزوماً خاص خود را به دنبال می آورد که مهمترین آنها عدم التزام به تطابق با واقعیت است یعنی در شعر کسی به دنبال حقیقت - به معنای مطابقت با واقعیت - نمی گردد، بلکه هر چه از واقعیات عالم فاصله بیشتری داشته باشد - با رعایت دیگر ارکان شعر - خیال انگیز تر و جذابتر است:

زسم سستوران در این پهن دشت  
زمین شد شش و آسمان گشت هشت

این تصویر صرفاً تخیلی و دور از واقعیت است که شعر فردوسی را اینگونه حماسی تر و خیال انگیز تر نموده است. اما باید توجه و اعتراف نمود که بخش زیادی از اشعار - در هر قوم و زبانی - به گونه ای است که تنها محصول قوه مخیله نبوده بلکه بهره زیادی از اندیشه و تعقل برده است. چنین اشعاری را نمی توان از لحاظ ساختار معنوی آن و فرایند منطقی، در ردیف ادراکات اعتباری محض و داده های خیال انگیز قرار داد. اینگونه اشعار که غالباً در لباس زیبای غزل عرفانی القا شده اند، حقیقی هستند و حتی می توان ادعا نمود که حقیقت نه تنها در آنها، امری فراتر از مطابقت با واقعیت است بلکه اصلاً، خود بیان دلنشینی از حقایق محض می باشند.

«محمی الدین عربی»، پدر عرفان نظری می گوید:

«اگر از گریه ابر سخن می گویم، یا از خنده شکوفه و یا از زاننی که مانند خورشید و ماه می درخشند سخن به میان می آوریم، در اینها اسراری است که پروردگار به وجود آورده و به صورت الهامات بر قلب من وارد شده است...»<sup>۱</sup>

نزد عرفا و نیز به عقیده اصحاب معرفت و شهود، حقایق عالم و اسرار هستی نه تنها در قالب الفاظ نمی گنجد، بلکه اصلاً بهتر است سراغ آن را از عقل نگیریم، یعنی گویی مطلبی فوق ادراکات عقلی است، تا چه رسد به تخیلات.

۱ - مطهری، مرتضی، عرفان حافظ (تماشاگاه راز)، صص ۴۴-۴۳، نشر صدرا، تهران ۱۳۷۳.

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی      ترسم این نکته به تحقیق نخواهی دانست  
شیخ محمود شبستری نیز در همین خصوص می‌گوید:<sup>۱</sup>

هر آن چیزی که در عالم عیان است      چو عکسی ز آفتاب آن جهان است  
جهان چو زلف و خط و خال و ابروست      که هر چیزی به جای خویش نیکوست

پس اگر در اشعار تخیلی محض، چیزی به عنوان مطابقت با واقع الزام نیست، برعکس در برخی اشعار، بویژه از اشعار عرفانی ربانی، از مطابقت با عالم عین هم فراتر می‌رویم تا حدی که اعیان خارجی را عکسی از آفتاب حقایق می‌انگارند و با شعر خود به ایما و اشاره از آن حقایق مکنون سخن می‌گویند.

گونه‌ای از شعر را نیز باید مورد توجه قرار داد که بین دو قسم مذکور قرار دارد، یعنی نه اعتباری محض است نه از اعیان خارجی فراتر رفته بلکه دقیقاً به نحوی با واقعیات عینی مطابقت دارند، بنابراین از لحاظ منطقی و واقع‌نمایی، از شعر اعتباری فراتر و از شعر عرفانی فروتر می‌باشد. اشعاری که در بیان یک اندیشه خاص یا تحریک برای یک رفتار معین فردی یا اجتماعی یا اهداف سیاسی سروده می‌شود از این دسته‌اند. با این همه، باید هوشیار باشیم و این قسم شعر را با اشعار تعلیمی مانند الفیه ابن مالک یا منظومه حاجی سبزواری یکسان نپنداریم، زیرا این قسم شعر علاوه بر بهره‌مندی از حقایق و اندیشه از زیبایی‌های کلامی و گفتاری سود جسته‌اند تا بدین‌سان در جان شنونده خویش اثری بیشتر پدید آورند، در حالیکه در اشعار تعلیمی، مقصود تنها بیان مطلب فنی با یک وزن معین است.

شاید بهترین نمونه از این نوع، اشعاری که اعتباری محض نبوده و از تعقل و مطابقت با واقع برخوردارند - برخی از سروده‌های مولوی باشد. چنانکه در شعر تمثیلی خود دربارهٔ فیل و افرادی که آن را نمی‌دیدند به کمک تمثیل و زیباییهای گفتاری نه تنها امری دور از واقع نمی‌گوید، بلکه یک حقیقت شناخت‌شناسی را گوشزد می‌کند. تمثیل فیل حاوی نکات مهمی دربارهٔ ظرفیت ادراک آدمی است بدین معنا که تجربه حسی به تنهایی برای شناخت کافی نیست و اعتماد بر آن باعث اختلاف آرا و نزاع افراد می‌شود، لکن:

«در کف هر یک اگر شمعی بدی      اختلاف از گفتشان بیرون شدی»

این شعر نه تنها ثمره خیال و وهم نیست، بلکه محصول تعقل و اندیشه‌ای است که راه را برای شناسایی صحیح نشان می‌دهد و البته از لحاظ کلامی از مزایای کلام شعری در جهت تأثیر در نفوس



نیز بهره‌مند است.

سعدی می‌گوید:

«بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار»

واضح است که این شعر، اولاً خبری از عالم واقع است. ثانیاً با آن مطابقت می‌کند، یعنی در صبحگاه اول بهار، روز و شب به یک اندازه است. اگر چه همین امر عینی با احساس شاعر در آمیخته است و آن را زیبا کرده است، زیرا شاعر می‌گوید: در چنین بامدادی، دامنه صحرا و تماشای بهار، تماشایی و لذت بخش است.

استاد شفیعی کدکنی به اینگونه حالات «حسن آمیزی» می‌گوید.<sup>۱</sup> یعنی در اینگونه اشعار فقط حواس خیال و وهم مؤثر نیستند، بلکه دیگر حواس باطن نیز با آن دو حس آمیخته و نتیجه آن شعری می‌شود که علاوه بر خیال انگیزی، دارای بهره‌ای از حقیقت و واقعیت است و صرفاً اعتباری و تخیلی نیست، بلکه دارای ما به ازای عینی هم هست.

همچنین است بسیاری از اشعار که در مسایل اجتماعی و سیاسی سروده می‌شود. مثلاً شاعری مخاطبان را به جنگ و جهاد تحریض می‌کند. اغلب اشعار اقبال لاهوری که در بیان شناسایی خود و بیگانه است از این نوع می‌باشد:

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| در جهان او دو صد فردوس رنگ    | «می‌شناسی چیست تهذیب فرنگ   |
| شاخ و برگ و آشیانها سوخته     | جلوه‌هایش خانمانها سوخته    |
| دل ضعیف است و نگه را بنده است | ظواهرش تا بنده و گیرنده است |
| پیش این بسخانه افتد سرنگون... | چشم بیند، دل بلغزد اندرون   |

پیدا است که اشعاری از این قبیل هرگز بر خیال صرف استوار نبوده است، بلکه بر گونه‌ای اندیشه و بینش اجتماعی - سیاسی نسبت به یک واقعیت به نام «فرنگ» یا «غرب» مبتنی است. وی همین واقعیت و بینش معقول را در لباس چشمگیر شعر مستور ساخته است، نتیجه این بحث این است که شعر را از لحاظ نگرش منطقی و دخالت تخیل در آن می‌توان در سه طبقه دسته بندی کرد:

الف - شعری که به قوه خیال متکی است و هیچ بهره‌ای از واقعیت نبرده است، این گونه شعر مصداق بارزی از ادراکات اعتباری انسان است و هدف از آن صرفاً خیال انگیزی است.

ب - شعری که تنها خیال در آن مؤثر نیست و بلکه ثمره آرا و عقاید معقول است و ما به ازای عینی دارد و حاکی از واقعیات است و از حقیقت - به معنای مطابقت با واقع - بهره‌مند است، لذا

اعتباری محض نیست، اما از تشبیه و تمثیل و صنایع ادبی و لفظی برای تأثیر در نفس شنونده از لحاظ اهداف اخلاقی، معنوی و اجتماعی استفاده می‌کند.

ج - شعری که هرگز بر خیال متکی نیست و حتی از داده‌های عقلی نیز فراتر می‌رود و نه تنها با واقعیت مطابقت دارد، بلکه بیان زیبایی از عالیت‌ترین واقعیات و حقایق هستی است. این گونه اشعار درست مقابل ادراکات اعتباری است، زیرا به لطایف الحیل از حقیقی‌ترین امور واقعی حکایت می‌کند.

### جان کلام و خاتمه سخن

در صفحات پیش، شعر را از جنبه منطقی مورد بررسی قرار دادیم و دانستیم که تقریباً همه منطقی دانان و فلاسفه از قدما گرفته تا متأخران و معاصران، بر این نکته اتفاق نظر دارند که شعر را صورتی است و ماده‌ای. صورت آن الفاظ و اوزان است و ماده آن معانی لطیفی که برخی آن را «تخیل» و عده‌ای آن را «تقلید» پنداشته‌اند.

هگل در آغاز رساله مشهور «فن شعر» می‌نویسد:

«تعریف شعر و بیان اوصاف اصلی آن مشکلی است که تقریباً تمام کسانی که در این باب سخن رانده‌اند از حل آن فرو مانده‌اند»<sup>۱</sup>.

به همین دلیل بسیاری از صاحب نظران که در تنگنای اندیشه از تعریف منطقی شعر وامانده‌اند، تنها به رسم شعر پرداخته‌اند که این رسوم نیز به تحلیل اسمی شعر نزدیکتر است، مثلاً ولتر شعر را «موسیقی روحهای بزرگ و حساس» می‌خواند و شکسپیر می‌نویسد:

«شعر نوعی موسیقی است که هر کس در درون خود دارد»<sup>۲</sup>.

این تعاریف اگر چه از سوی ادبا، بیان شده است، اما گویای این مطلب است که تعریف ماهیت شعر اگر امری ممتنع نباشد، از ممتنع نیز دور نیست. با نظری در تعاریف منطقی دانان، این مطلب تأیید می‌شود. عده‌ای از ایشان بیشتر به ماده شعر توجه داشته‌اند، چنانکه ابن سینا می‌گفت:

«شعر سخنی خیالی انگیز است که از اقوال موزون و متساوی ساخته شده باشد و نزد تازیان قافیه نیز برای شعر لازم است... اما منطقی از آن نظر به شعر می‌نگرد که خیال را برمی‌انگیزد».

۱- زرین کوب، عبدالحسین، «یادداشت‌ها و اندیشه‌ها»، ص ۴۷.

۲- همان.

دقت در تعریف مذکور نشان می‌دهد که نه به وظیفه شگرفی که شعر در تزکیه نفوس و تهذیب عواطف دارد اشاره شده است<sup>۱</sup> نه از حقیقت گویی ارزنده‌ای که شعر را از رویاهای کودکانه و خیالبافی‌های جنون‌آمیز جدا می‌کند، سخنی رفته است.

شمس قیس در المعجم فی معاییر اشعار العجم می‌نویسد:

«شعر سخنی اندیشیده، مرتب، معنوی، موزون، متکرر، متساوی، حروف آخر آن به یکدیگر مانده».

بدیهی است که این تعریف نیز شعر را در حصار تنگ وزن و قافیه محدود می‌سازد و آن را تا حد نظم و سجع پایین می‌آورد.<sup>۲</sup>

خواجه طوسی سعی کرده است تا بین تعریف ادبا و منطقی دانان جمع نماید لذا شعر را به کلامی موزون و مخیل تعریف کرده است اما باز خالی از اشکال نیست و قیدی برای تمایز شعر حقیقت‌گو از گفتارهای رویایی و تخیلی محض در آن به چشم نمی‌خورد. اما علی‌رغم مشکلات تعریفی شعر، می‌دانیم که بخش اعظمی از اشعار را باید جزو ادراکات اعتباری محسوب کرد که شرح آن گذشت. اینک که تقریباً از کوره راه تعریف و تحدید منطقی در شعر شناسی وامانده‌ایم، بهتر است که به زبان تمثیل، تصویر نزدیک به واقعی از شعر به دست دهیم.

شعر همچون یک عروس می‌ماند که دارای روح و جسم و لباس است. روح شعر یک تجربه عرفانی است:

در سخن را که گره کرده‌ای      در صدف سینه تو پرورده‌ای

جامی، سبحة‌الابرار

جسم شعر، همین زبان تخیلی آن است برخلاف زبان علمی و زبان خطابه و وزن و لفظ لباس شعر است. آنچه که از ترکیب این روح و تن و رخت توسط شاعر - که شاهد یک تجربه عمیق عرفانی بوده است - آفریده می‌شود امری است زیبا به نام شعر، آیا برآستی تمثیل مذکور در این غزل حافظ تجسم نیافته است؟

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود      تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود  
رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی      جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود

۱ - البته این نظر دکتر زرین‌کوب است، لکن چندان موجه به نظر نمی‌رسد زیرا وظیفه مذکور در خصوص غایت شعر مطرح است اما مقصود شیخ تعریف به غایت نبوده است، اما نقد ایشان نسبت به شیخ در خصوص وجه فارق شعر با رویاهای کودکانه موجه می‌نماید.

۲ - زرین‌کوب، عبدالحسین، «یادداشت‌ها و اندیشه‌ها»، ص ۴۹.

جان عشاق سپند رخ خود می دانست  
و آتش چهره بدین کار برافروخته بود  
گرچه می گفت که زارت بکشم می دیدم  
که نهانش نظری با من دلسوخته بود  
کفر زلفش ره دین می زد و آن سنگین دل  
در پی اش مشعلی از چهره برافروخته بود  
دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت  
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود  
یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد  
آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ

یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود<sup>۱</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی